

دکتر جان اسوالت، هوشع، جلسه ۴، هوشع ۵

جان اسوالت و تد هیلدبرانت ۲۰۲۴ ©

با تشکر از انجمن فرانسیس آزبری (ویلمور، کنتاکی) و دکتر اسوالت برای ارائه رایگان این ویدیوها به عموم و اعطای اجازه رونویسی آنها.

امشب به فصل ۵ کتاب هوشع نگاه می‌کنیم، امیدوارم متوجه شده باشید و اگر در درس بعدی به همه چیز نگاه کرده باشید، متوجه خواهید شد که من خودم را تکرار می‌کنم تا اگر امشب برای هفته آینده آماده شدید، حداقل به نوعی، آماده باشید. بگذارید جغرافیا را به شما یادآوری کنم. در ابتدا وقتی دو یا سه بخش از ملت تقسیم شدند، بنیامین، که اساساً همینجاست، به سمت شمال رفت و یکی از ده قبیله است.

اما خیلی زود یهودی‌ها گسترش یافتند و اساساً تمام بنیامین اینجا را در بر گرفتند. اگر می‌توانستم این را ببینم، فکر می‌کنم، کاملاً مطمئن نیستم که آن چیست. بیت‌ئیل درست اینجا، درست آن طرف مرز یهودا واقع شده است.

بنابراین، گوساله‌های طلایی خیلی خیلی نزدیک آنجا بودند. گوساله‌های طلایی دیگر البته در شمال دور نقطه قرمز بالا، قرار داشتند. اما در این مکان‌ها، جلجال در این بخش از بنیامین قرار داشت که یهودا آن را تصرف نکرد.

جبعه و رامه در اینجا واقع شده‌اند. بنابراین، این مکان‌هایی که هوشع از آنها نام می‌برد، در منطقه مرزی بین پادشاهی شمالی و جنوبی قرار دارند. هوشع مرتباً پادشاهی شمالی را افرایم می‌نامد.

افرایم قبیله‌ای است که در مرکز کشور واقع شده و اساساً قبیله حاکم در بین آنها است. این منطقه‌ای است که قبل از اینکه آشوری‌ها سرانجام آن را تصرف کنند، بیشترین دوام را داشت. بنابراین، وقتی در مورد افرایم صحبت می‌کنید، صرفاً در مورد آن قبیله صحبت نمی‌کنید؛ شما در مورد پادشاهی شمالی صحبت می‌کنید.

عادت کتاب مقدس این است که از تمسخر استفاده کند، بنابراین بیت‌ئیل، بیت‌آون نامیده می‌شود. نه خانه خدا، بلکه خانه شرارت. و این مرتباً در کتاب دیده می‌شود.

خب، هفته‌ی پیش کمی در مورد یک موضوع تکراری صحبت کردیم و آن را بلافاصله در آیه‌ی اول می‌بینیم. هوشع چه کسانی را مسئول اوضاع کشور می‌داند؟ کاهنان و خاندان سلطنتی. رهبران روحانی و رهبران سیاسی.

در جاهای دیگر، او پیامبران را نیز در اینجا ذکر می‌کند، اما در این مورد، این دو نفر. پس این رهبران سیاسی و رهبران مذهبی چه باید بکنند، چه باید بکنند؟ آنها باید به عهد و پیمان احترام بگذارند و این شامل چه چیزهایی می‌شود؟ عفو؟ رهبری و تعلیم، بله. شرایط عهد چیست؟ وفاداری به یهوه، اول از همه.

عشق به دیگران، بله. با دیگران همانطور رفتار کن که دوست داری با تو رفتار شود. این قانون طلایی است.

خب، این هم از آن. آن را در ده فرمان می‌بینید. چهار فرمان اول مربوط به خداست و شش فرمان بعدی مربوط به نحوه رفتار شما با دیگران است.

چرا برای خدا مهم است که ما چگونه با دیگران رفتار می‌کنیم؟ او با ما چه می‌کند؟ خلقت. او ما را آفریده است؛ ما به تصویر او آفریده شده‌ایم. ما باید همسایگان خود را مانند خودمان دوست داشته باشیم.

حالا دوباره، این در ادیان جهان نسبتاً منحصر به فرد است. چرا خدایان دیگر نمی‌خواهند پیروانشان با مردم اینگونه رفتار کنند؟ همه چیز در مورد قدرت و کنترل است. خدایان انسان‌هایی هستند که بزرگ نوشته شده‌اند.

بنابراین، ما به دیگران اهمیت نمی‌دهیم، بنابراین، خدایان هم اهمیت نمی‌دهند. اما این خدا به طرز چشمگیری متفاوت است. این خدا بیشتر از اینکه به خودش اهمیت بدهد، به دیگران اهمیت می‌دهد.

بنابراین، رهبران سیاسی و رهبران مذهبی که گفتیم باید رهبری و آموزش می‌دادند. آنها چه کار دیگری باید انجام می‌دادند؟ آیا می‌توانیم آن را در یک زمینه حتی بزرگتر قرار دهیم؟ این رهبران در رابطه با آنچه که ما در مورد آن صحبت کردیم، چه کاری باید انجام دهند؟ آنها باید با انجام چه کاری الگو باشند؟ عدالت، رحمت، مهربانی. آنها باید دغدغه‌های خود را برای مردمشان تعالی بخشند.

آنها باید بیشتر از خودشان به فکر مردمشان باشند. آنچه اینجا اتفاق می‌افتد دقیقاً مشکل بشر است. من خدا هستم. از سر راهم کنار برو.

خب، شما برای چه رهبر می‌شوید؟ شما باید خودتان را غنی کنید تا مردم بتوانند از شما مراقبت کنند. ما همین الان اوضاع را برعکس کردیم. این نکته‌ی قابل توجه در مورد عیسی مسیح است که جان خود را برای قومش فدا می‌کند.

بنابراین، من اینجا می‌گویم، چه نگرشی آنها را توصیف می‌کند؟ خودخواهی. چه نگرشی باید آنها را توصیف کند؟ خدمت به دیگران. و دوباره، شما این را از عیسی می‌شنوید که می‌گوید، من نیامده‌ام که به من خدمت شود.

خدای من. پس چرا آمدی؟ من آمده‌ام تا خدمت کنم و جانم را فدا کنم. خدای من.

درجه متفاوت. پس ای کاهنان، این را بشنوید، ای بنی‌اسرائیل، توجه کنید، ای خاندان سلطنتی، گوش ۱۸۰. فرا دهید، این داوری علیه شماست. شما در مصف‌ه دامی بوده‌اید.

احتمالاً مصف‌ه واقع شده است، چند مصف‌ه وجود دارد، یکی اینجا است، دیگری آنجا واضح است، کوه تابور، در کنار دریای جلیل، این کوه تبدیل هیئت است. بنابراین، از جنوب به شمال، این چیزی است که اتفاق می‌افتد. حالا توجه کنید، به افعال اینجا توجه کنید و به آیه ۲ بروید. این رهبران چه کار می‌کردند؟ کشتار.

تابور، چیه؟ یه تور، یه تله. بله. یه نویسنده‌ای که خوندم گفته بود مردمشون به تله افتادن، تو تور افتادن و تو چاله افتادن.

بنابراین، باز هم، صرفاً این نیست که آنها نیازهای مردم خود را نادیده می‌گیرند؛ آنها با طمع آنها را به دام می‌اندازند و از آنها برای اهداف خود استفاده می‌کنند. بنابراین، در آیه ۳، من همه چیز را در مورد افرایم می‌دانم، اسرائیل از من پنهان نیست. من بیشتر گمان می‌کنم که آنچه در آنجا اتفاق می‌افتد این است که آنها، علناً یهوه را می‌پرستند، اما در خفا، بت‌های خود، آیین‌های جادویی خود و از این قبیل چیزها را می‌پرستند، گویی خدا نمی‌داند. من همه چیز را در مورد افرایم می‌دانم. اسرائیل از من پنهان نیست.

ای افرایم، تو اکنون به فحشا روی آورده‌ای. اسرائیل فاسد است. چرا فحشا و نه زنا؟ ما قبلاً در مورد اینکه عهد، عهد ازدواج است صحبت کرده‌ایم.

اسرائیل با یهوه ازدواج کرده است. چرا او آنها را به زنا متهم نمی‌کند؟ چرا آنها را به فحشا متهم می‌کند؟ تفاوت چیست؟ بسیار خوب، آنها از آنها چیزی می‌خواهند. وگرنه فحشا و زنا چه تفاوتی دارند؟ یکی از آنها افراد بیشتری را نسبت به دیگران در بر می‌گیرد، فرض می‌کنم منظور شما فحشا است.

بسیار خوب، بله. زنا حداقل به ذره رابطه، به ذره عشق داره. فحشا، صفر.

بباید بیشتر در مورد فحشا فکر کنیم. اگر فحشا را درست انجام دهید، چه چیزی نباید مسئله‌ی فحشا باشد؟ بچه. آخرین چیزی که می‌خواهید بچه است.

هیچ چیز سازنده‌ای، هیچ چیز سالمی، هیچ چیز رابطه‌ای در آن وجود ندارد. از این چه چیزی می‌توانم برای خودم به دست بیاورم؟ من از اصطلاحی که فاحشه‌ها برای ترفندهایشان استفاده می‌کنند، کمی توهین‌آمیز هستم؛ آنها جان هستند، اما باشد. جان فقط لذت دزدیده شده را می‌خواهد.

فاحشه پول نقد می‌خواهد. هیچ‌کدام از آنها دیگری را نمی‌خواهند. کاملاً معامله‌ای.

بله، بله. افرایم، تو حالا به فحشا روی آورده‌ای. دین تو صرفاً برای این است که از خدا برای خواسته‌هایت استفاده کنی، و این نوع دین فقط پول تو را می‌خواهد.

ما باید از خود بپرسیم، دین من چطور؟ خدایا، اخیراً برای من چه کرده‌ای؟ او در آیه ۴ می‌گوید، روح فحشا در قلب آنهاست. آنها تصدیق نمی‌کنند؛ آنها نمی‌دانند، ما هفته گذشته در مورد آن صحبت کردیم، اینطور نیست؟ آنها خداوند را نمی‌شناسند. و از شما می‌خواهم که به این قسمت از مزمور ۷۸:۸ نگاهی بیندازید، تا مانند پدران و مادرانشان، نسلی لجباز و یاغی، نسلی که قلبش استوار نبود، همه جا سرگردان، دو دل، و روحش به خدا وفادار نبود، نباشند.

و این سوال را بپرسید که روحیه فحشا چگونه به تعریف گناه اولیه کمک می‌کند؟ بسیار خوب، بسیار خوب، ما به راحتی از مسیر خارج می‌شویم و دیگر وفادار نیستیم. ما به خدا نزدیک می‌شویم تا آنچه را که می‌توانیم از او دریافت کنیم. افرادی که وقتی مشکل دارند به کلیسا می‌روند و در غیر این صورت، شما هرگز آنها را نمی‌بینید.

چه چیز دیگری؟ به گناه نخستین که همه ما با آن متولد شده‌ایم فکر کنید. خودمحوری، روحیه فحشا. روحی در درون ما وجود دارد که با ایمان مغایرت دارد.

شاید یادتان باشد. اگر یادتان نیست، الان به شما می‌گویم که اغلب اوقات، وقتی کلمه «ایماندار» را در عهد عتیق می‌بینید، خود کلمه «راست» است. روح فحشا دروغ را بیشتر از حقیقت دوست دارد. این را بارها به شما گفته‌ام، اما اینجا هستم، بنابراین می‌توانم دوباره آن را بگویم.

ما هیچ‌وقت مجبور نبودیم به بچه‌هامون دروغ گفتن رو یاد بدیم. چیز عجیبی که در موردش وجود داشت این بود که مجبورشون کنیم حقیقت رو بگن.

چرا اینطور است؟ چون وقتی دروغ می‌گوییم، فکر می‌کنیم می‌توانیم واقعیت را به نفع خودمان تغییر دهیم. عزیزم، تو این کار را کردی؟ نه. و کلوچه همه دهانشان را پر می‌کند.

اما این هم از آن حقیقت مرا به پاسخگویی فرا می‌خواند. حقیقت مرا به چالش می‌کشد.

من این را دوست ندارم. روح فحشا می‌گوید که من می‌توانم واقعیت را به نفع خودم تحریف کنم، که البته دقیقاً همان جایی است که جامعه ما امروز در آن قرار دارد. هیچ حقیقتی برای به چالش کشیدن من وجود ندارد.

هیچ چیز مانع من نمی‌شود. من می‌توانم یک واقعیت را به هر شکلی که بخواهم بسازم. این را با دوست چینی‌ام، رضا رخ، در میان می‌گذارم.

و با این هم آقا، با روحیه فحشا، می‌بینید که عمل، نگرش قلب را نشان می‌دهد. و وقتی قلب شما آلوده است، اعمال آلوده آشکار می‌شوند. بنابراین، با فحشا، آنها ملت و ما نیز بودیم.

ما با این خدایان دیگر، چه پول باشد چه انسان، صرفاً به خاطر منفعت مالی یا سیاسی، همبستر می‌شویم. بله، بله. از این چه چیزی نصیب می‌شود؟ و در نتیجه، آنها خداوند را نمی‌شناسند.

حالا، کمی این را با من توضیح دهید. اگر روحیه‌ی فحشا دارید، خداوند را نمی‌شناسید. چرا؟ چون او راستگو است و شما نیستید.

تو نمی‌خواهی او را بشناسی. او در مقابل تو ایستاده و تو را به تغییر شیوه زندگی‌ات دعوت می‌کند. تو انتخاب کرده‌ای که با دروغ زندگی کنی و نمی‌توانی کسی را که هرگز دروغ نمی‌گوید، بشناسی.

بنابراین، سوال این است که، دوباره، با نگاه به آن متن، چه شواهدی از روح القدس در زندگی ما وجود دارد؟ بله، از طریق میوه‌ای که به بار می‌آوریم. چه نوع میوه‌ای؟ عشق. عشق فداکارانه و از خودگذشته، که در واقع تنها نوع عشقی است که وجود دارد.

نمی‌دانم چند نفر از شما در فهرست ایمیل بانی لشبروک هستید، اما او این هفته آن را فرستاد؛ آن چه بود؟ تعریف یک کودک چهار تا هشت ساله از عشق. آنها فوق‌العاده بودند. همه آنها آن ایده از خودگذشتگی و از خودگذشتگی را دارند.

من اون قسمتی که بچه گفت رو دوست دارم، و اون یه پیرمرد و یه پیرزن کوچولوئه که مدت زیادی با هم زندگی کردن و هنوز هم همدیگه رو دوست دارن. بله، روح القدس وقتی که وفاداری فایده‌ای نداره به ما ایمان میده. روح القدس وقتی همه چیز اطرافمون داره از هم میپاشه، ما رو استوار نگه میداره.

بنابراین، سوال این است که کدام روح، زندگی و رفتار من را تعیین می‌کند؟ آیا من با روحیه فحشا مشخص می‌شوم؟ من راه خودم را می‌خواهم و می‌خواهم خدا با راه من مطابقت داشته باشد، تا از من مراقبت کند. یا زندگی من با روح القدس مشخص شده است؟ بنابراین، در آیه پنجم، او می‌گوید تکبر آنها علیه آنها شهادت می‌دهد. حال، تکبر و روحیه فحشا چگونه با یکدیگر ارتباط دارند؟ بسیار خوب، اگر مجبور نباشید به تعهد خود پایبند باشید، شما را متکبر می‌کند.

غرور، بله. مسئولیت‌پذیر نیست. خودمحور، فکر می‌کنی همه پاسخ‌ها را داری.

من از خدا بهتر می‌دانم. من می‌دانم چگونه نیازهایم را برآورده کنم. من می‌دانم نیازهایم چیست و می‌توانم با تلاش خودم آنها را برآورده کنم.

من دوباره مجذوب شده‌ام، قبلاً هم این را گفته‌ام، اما یکی از چیزهایی که در مورد کتاب مقدس مرا تحت تأثیر قرار می‌دهد این است که یک کودک پنج ساله که می‌تواند بخواند می‌تواند حقیقت اساسی را دریافت کند و شما می‌توانید زندگی خود را صرف مطالعه آن کنید و هرگز به اصل مطلب نرسید. به فصل سوم پیدایش فکر می‌کنم. آیا اجازه می‌دهم خدا نیازهای من را تعریف کند؟ نه، من نیازهایم را تعریف خواهم کرد.

آیا اجازه می‌دهم خدا نیازهایم را برآورده کند؟ نه، من به او اعتماد ندارم که این کار را انجام دهد. من آنها را برآورده خواهم کرد. من در اینجا انفعال را توصیه نمی‌کنم که دست روی دست بگذاریم و بگوییم، باشه، خدا، بگذار او برود.

اما من می‌گویم، و این را بارها دیده‌ام، که ما با پشتکار در جستجوی اراده خدا هستیم. پروردگارا، نیازهای مرا چگونه تعریف می‌کنی؟ چگونه می‌خواهی آنها را برآورده کنی؟ او از توانایی‌های ما استفاده خواهد کرد. او از شرایط ما استفاده خواهد کرد.

اما بین این و اینکه من صرفاً به جلو حرکت کنم و از توانایی‌ها و شرایطم برای رفع نیازهایم استفاده کنم، تفاوت زیادی وجود دارد. این تفاوت بین اسحاق و اسماعیل است. خدا به ابراهیم گفت، تو صاحب فرزندی خواهی شد.

چطور قراره این کار رو انجام بدیم؟ معلومه که نه از طریق سارا. او، بذار از طریق هاجر انجامش بدیم. نه، نه، اونا از خدا نپرسیدن که چطور می‌خواهد این کار رو انجام بده.

و شما این را بارها و بارها در کتاب مقدس می‌بینید. جایی که مردم کاری را انجام می‌دهند که به خودی خود اشتباه نیست، اما آنها صرفاً آن را برای خودشان انجام داده‌اند و از خدا نپرسیده‌اند که چگونه می‌خواهد آن را انجام دهد. حالا، ممکن است او بخواند آن را از طریق یک معجزه انجام دهد.

آن اسحاق بود. من همیشه از نظری که یکی داد خوشم می‌آمد. در عبرانیان آمده است که ابراهیم آماده بود تا اسحاق را با ایمان به رستخیز قربانی کند.

خب، او دیده بود که یک پیرزن ۹۹ ساله باردار شده است. چه چیز در مورد رستخیز اینقدر سخت است؟ اما خب، این هم هست. قلب متکبر و روح فحشا.

من می‌توانم نیازهایم را خودم، به روش خودم، برآورده کنم، زیرا به خدا اعتماد ندارم. آنها خدا را نمی‌شناسند. اگر خدا را می‌شناسی، می‌دانی که او قابل اعتماد است.

اگر خدا را می‌شناسی، می‌دانی که او طرف توست. هر دوی آنها گناهکار بودند. او مجبور به انجام این کار شد.

او مجبور نبود. و گفت که این کاری است که می‌خواهد انجام دهد. تکبر آنها علیه خودشان شهادت می‌دهد.

یهودا نیز با آنها زمین می‌خورد. یهودا چند بار در این باب آمده است؟ پنج بار. پنج بار.

یهودا با اسرائیل همراه است. هوشع اغلب به عنوان پیامبر اسرائیل توصیف می‌شود، و من فکر می‌کنم این منصفانه است، اما فقط اسرائیل نیست. یهودا هیچ بتی ندارد.

منظورم این است که آنها گاوهای طلایی ندارند. آنها یک معبد دارند. وقتی کتاب پادشاهان را می‌خوانید، آنها به اندازه اسرائیل در دوردست‌ها نیستند.

و با این حال، آیه ۵، یهودا نیز با آنها زمین می‌خورد. آیه ۱۰، رهبران یهودا مانند کسانی هستند که سنگ‌های مرزی را جابجا می‌کنند. آیه ۱۲، من مانند پروانه برای افرایم و مانند پوسیدگی برای قوم یهودا هستم.

وقتی افرایم بیماری خود و یهودا زخم‌های خود را دید. آیه ۱۴، من برای افرایم مانند شیر خوام بودم، مانند شیری بزرگ برای یهودا. چرا او یهودا را در این انتقاد قرار می‌دهد؟ بخشید؟ بسیار خوب، یهودا هیچ کاری برای جلوگیری از آن در اسرائیل انجام نداد.

، آنها داشتند خودشان را با آن گرم می‌کردند. آنها داشتند خودشان را با همان ایده اشتباه، همان ایده فحشا، اگر بتوانم کلمه‌ای بسازم، گرم می‌کردند. بذر در اسرائیل به گیاهی تبدیل شده بود.

اما همان بذر در زمین یهودا کاشته شده است. آنجاست. و هوشع، با الهام، می‌داند که هیچ کاری برای جلوگیری از رشد آن انجام نخواهد شد.

فقط چند سال بیشتر طول می‌کشد تا این گیاه رشد کند. کانادا و ایالات متحده. کانادا از ما جلوتر است، اما ما خیلی عقب نیستیم.

حزقیال از آنها به عنوان دو خواهر یاد می‌کند. او اسرائیل را خواهر بزرگتر و یهودا را خواهر کوچکتر می‌نامد. اما خدای من، در نهایت، او می‌گوید که خواهر کوچکتر از خواهر بزرگتر پیشی گرفت.

خدای من. خوب، بفرمایید. خوب، سوال من و شما این است که آیا بذری در زندگی من کاشته شده است؟ اوه، هنوز جوانه نزده است.

هنوز ثمر نداده است. اما نگرش من نسبت به خدا چگونه؟ آیا من واقعاً، واقعاً مطیع او هستم؟ آیا واقعاً عاشق او هستم؟ آیا او را می‌شناسم؟ یا در واقع سعی می‌کنم از او استفاده کنم؟ و آیا با استعدادها و طوری رفتار می‌کنم که انگار نهایی هستند؟ باز هم، بت پرستی. تلاش برای استفاده از این دنیا برای منفعت خودم.

لازم نیست یه مجسمه کوچک تو کمدت داشته باشی تا بت پرست باشی. من هدایا رو می‌خوام. دهنده رو فراموش کن.

البته این دقیقاً همان چیزی است که در پیدایش ۲۲ اتفاق افتاده است. پسر، تنها پسر، اسحاق، را که دوستش داری، بردار و او را قربانی کن. حالا، من مجذوب آیه بعدی هستم که می‌گوید، ابراهیم صبح زود از خواب بیدار شد و راه افتاد.

شرط می‌بندم به این سادگی‌ها نبود. شرط می‌بندم شب درازی بود. خدایا، چگونه توانستی این کار را بکنی؟ این وعده‌ی توست.

این چیزیه که تو بهم دادی. اگه قرار باشه بین تو و ایزاک یکی رو انتخاب کنم، من ایزاک رو نگه می‌دارم. آره.

خدا اسحاق را نمی‌خواست. او ابراهیم را می‌خواست. اینجا کمی ساکت است.

بنابراین، آیه ۶. وقتی آنها با گله‌ها و رمه‌های خود می‌روند، برای چه؟ برای جستجوی خداوند می‌بینید، آنها علیه خداوند برنخاسته اند. اوه، واقعاً هم همینطور است.

اما، در ظاهر، فقط می‌خواهند، اگر بتوانم اینطور بگویم، عیسی را داشته باشند. آنها علیه عیسی بر نمی‌خیزند. اما آنها کاملاً مطمئن هستند که عیسی کافی نیست.

بله. تقریباً مطمئناً. از آنچه اینجا خواندیم، این یک تعهد واقعی نیست.

آنها واقعاً به دنبال خداوند نیستند. اما آنها به دنبال خداوند هستند. و سوال بین جستجو کردن و واقعاً جستجو کردن چیست؟

تیغ. آنها آنچه را که متعلق به خداست به خدا نسبت نمی‌دهند. بسیار خب.

باشه. اونا چیزی که مال خداست رو به خدا نسبت نمیدن. دستکاری.

بله، فکر می‌کنم همه اینها وجود دارند. چیزی که می‌خواهم تأکید کنم این است که ما در مورد افرادی صحبت نمی‌کنیم که گفته‌اند، اوه، من یهوه را رد می‌کنم. من هیچ ارتباطی با او نمی‌خواهم.

او بی‌ارزش است. من الان می‌خواهم بعل را پرستش کنم. آنها یهوه و بعل را می‌خواهند.

چه کاری می‌توانم انجام دهم تا نیازهایم برآورده شود؟ و خدا می‌گوید، خب، موفق باشی چون مرا پیدا نخواهی کرد. او خود را از آنها کنار کشیده است. آنها به خداوند وفادار نیستند.

حالا، برای من و تو چیست که به خداوند وفادار باشیم؟ عفو؟ برای حفظ فرایض او، بله، بله. من می‌خواهم. هر چه می‌گویی انجام دهم. برای دوست داشتن او بالاتر از هر چیز دیگری.

این را در چارچوب ازدواج قرار دهید. برای من چه اهمیتی دارد که به کارن وفادار باشم؟ خب، از رختخواب زنان دیگر دوری کنم. همین؟ نه.

این تازه اولشه. من از حرف ملاکی خوشم میاد وقتی میگه: پس روحت رو حفظ کن و دیگه خیانت نکن. طلاق از کجا شروع میشه؟ از روحت شروع میشه.

وقتی اجازه می‌دهی اختلافات کوچک به وجودت رخنه کنند، دوباره روح و روانت را به دست می‌آورم. بنابراین در قلبم، در ذهنم، در افکارم، باید کاملاً با او صادق باشم.

آنها به خداوند وفادار نیستند. آنها به خداوند وفادار نیستند. همه ما این را گفته‌ایم.

اوه، من به خداوند وفادارم. من همیشه به کلیسا می‌روم. من به خداوند وفادارم.

من ماشینم را نمی‌پرستم. من به... روحم چطور؟ آیا روح من از آن اوست؟ آنها به خداوند خیانت می‌کنند. آنها فرزندان نامشروع به دنیا می‌آورند.

یه لحظه بهش فکر کن. چه بچه‌های نامشروعی ممکنه به دنیا بیاریم؟ مصالحه. باشه.

ظاهر دین. همانطور که پولس می‌گوید، فاقد قدرت آن. چه چیز دیگری؟ بله؟ بله؟ بسیار خب.

پول؟ این صرفاً نوعی دین است که تمام ظواهر را دارد اما اصل ماجرا نیست. تقلبی. بله.

بله. اون یه بچه‌ست. زنده‌ست، اما نامشروع.

وقتی آنها جشن‌های ماه نو خود را جشن می‌گیرند، او مزارعشان را خواهد بلعید. در جبعه، درست آن سوی مرز در جنوب اسرائیل، شیپور را به صدا درآورید. در رامه، درست زیر مرز در یهودا، شیپور را به صدا درآورید.

در بیت‌آون، بیت‌ئیل، که درست آن سوی مرز است، فریاد جنگ سر دهید. ای بنیامین، پیش بروید. آنها عاشق جشن‌هایشان هستند.

هر هفت روز، سبت. هر چهار هفته، ماه نو، عید فصح، نوبر میوه‌ها، شیپورها و خیمه‌ها. این دو، پس از تبعید هستند.

این جشن زمانی برگزار شد که آنها معبد را پس از آنکه آنتیوخوس اپیفانس در آنجا خوکی را پرستش کرده بود و پوریم را برای استر جشن گرفته بود، دوباره افتتاح کردند. بله. بله.

بله. و خدا به همه آنها فرمان داده است به جز حنوکا و پوریم. اما مسئله این است.

باز هم، ما قبلاً در مورد این صحبت کرده‌ایم. این تفاوت در درک کتاب مقدس از آیین و درک بت‌پرستانه است. درک بت‌پرستانه این است که آیین باعث وقوع آن می‌شود.

بله. چرا من به بهشت می‌روم؟ چون طبق دستورالعمل‌های جان و سلی، هر هفته در مراسم عشای ربانی شرکت می‌کنم. این آیین کتاب مقدس، واقعیت این رابطه را منعکس می‌کند.

خب، اگر همه چیز در مورد رابطه است، بیایید این رسم و رسوم را فراموش کنیم. نه. چون ما جسم و روح هستیم.

ما باید واقعیت معنوی را در بدن‌هایمان منعکس کنیم، وگرنه می‌توانیم خودمان را در مورد واقعیت معنوی گول بزنیم. بنابراین، این سوال مطرح است که کدام یک مقدم است. در اینجا، رابطه مقدم است و آیین آن را منعکس می‌کند.

اینجا، مراسم مذهبی حرف اول را می‌زند و ظاهراً باعث می‌شود که آن اتفاق بیفتد. به همین دلیل است که پیامبران در مورد قربانی‌ها اینقدر بی‌توجه هستند، چون همه مردم از آنها به این شکل استفاده می‌کنند.

و بنابراین، من سی سال است که دانش‌آموزان را به چالش می‌کشم تا از فصل اول اشعیا به عنوان فراخوانی برای پرستش در صبح یکشنبه استفاده کنند. ای حاکمان سدوم، کلام خداوند را بشنوید. این توجه آنها را جلب می‌کند، اینطور نیست؟ ای مردم عموره، به آموزه‌های خدای ما گوش دهید.

خدای شما می گوید: کثرت قربانی های شما، برای من چه ارزشی دارد؟ من از قربانی های سوختنی، از قوچها و چربی حیوانات پرواری سیر شده ام. من از خون گاوها و برهها و بزها لذت نمی برم.

وقتی می آیی تا در برابر من حاضر شوی، چه کسی از تو چنین چیزی خواسته، این پایمال کردن صحن های مرا؟ این کار مراسم عبادت را خوب شروع می کند، اینطور نیست؟ اصلاً چه کسی از تو خواسته به اینجا بیایی؟ دیگر قربانی های بی معنی نیاور. بخور تو برای من منفور است. نمی توانم ماه نو، سبت ها و گردهمایی ها را تحمل کنم.

از شرارت و جشن های مقدس شما، از اعیاد ماه نو و جشن های مقرر شما، با تمام وجودم متنفرم. آنها باری بر دوش من هستند.

از تحمل کردنشان خسته شده ام. به هر حال، او ادامه می دهد. اما همین است.

همین. سوال این است که آیا من آن کارهایی را انجام می دهم که رابطه را در عبادت خصوصی و در خدمات عمومی می سازد، و سپس خدا از آیینی که واقعیت های رابطه را منعکس می کند، راضی خواهد بود؟ اما اگر رابطه واقعی وجود نداشته باشد، خدا می گوید، تو مرا بیمار می کنی.

خب. حالا، خدا خودش را چگونه توصیف می کند؟ آیه ۱۰. او چه خواهد شد؟ بله.

اما از چه تصویری استفاده می کند؟ یک سیل. من قرار است یک سیل باشم. باشه.

او در آیه ۱۲ از چه تصویری استفاده می کند؟ من پروانه خواهم شد و خواهم پوسید. در آیه ۱۴ از چه تصویری استفاده می کند؟ یک شیر. ای خدا، واقعاً می خواهم به تو نزدیک شوم.

نه، اینطور نیست. نه در شرایطی که تو هستی. حالا به آیه ۱۵ نگاه کن.

چرا این کار را می کند؟ چرا آنها را غرق در آب می کند؟ چرا آنها را می پوساند؟ چرا آنها را می بلعد؟ تا آنها را به بازگشت وادارد. تا زمانی که گناه خود را به دوش نکنند، به آن اعتراف نکنند و در بدبختی خود به دنبال روی من نگردند، با جدیت مرا خواهند جست. حالا باید جای خالی پایین صفحه را پر کنید.

آخرین کلام خدا هرگز نابودی نیست، که شاید در آن جای خالی کوچک دو کلمه باشد. آخرین کلام. اما این به تو بستگی دارد.

این قصد او نیست. خب، بعضی از شما مدت ها است که به حرف های من گوش می دهید. امیدوارم این اولین باری نباشد که این را از من می شنوید.

بگذارید دوباره بگویم. آخرین کلام خدا هرگز نابودی نیست. هرگز.

شاید این آخرین حرف باشد، اما این به خودت بستگی دارد. او چنین قصدی ندارد. حالا هفته ی آینده فرصت دیگری داری تا دوباره آن را پر کنی.

امیدوارم دفعه ی بعد درست متوجه بشی. اما خب، اینم از این. اینم از این.

خدا نمی‌گوید که من با شما مردم مشکل داشته‌ام و شما را از صحنه روزگار محو خواهم کرد. من از شر شما خلاص خواهم شد. خدا می‌گوید که شما مرا مانند یک شیر خواهید یافت.

اما وقتی تو را پاره کردم، قصدم این است که بگویم، خدای من، چه احمقی بودم. دوباره مرا برگردان. و ما به سه فصل اول خود برمی‌گردیم.

گومر توی محله‌ی برده‌هاست. الان پیر شده. دیگه خوشگل نیست.

هوشع اجازه داده این اتفاق بیفتد. بنابراین، حراج‌گذار می‌گوید، من چه قیمتی پیشنهاد داده‌ام؟ ۱۰ دلار؟ ۵ دلار؟ ۱.۵۰ دلار؟ و یکی از میان جمعیت می‌گوید، ۳۰ دلار! ۳۰ دلار! آن دیوانه که بود؟ هوشع بود. و گومر در آغوش او می‌افتد.

سپس به لانه‌ام برمی‌گردم تا زمانی که گناهشان را به دوش بکشند و به دنبال روی من بگردند. در بدبختی‌شان، صادقانه مرا خواهند جست. آخرین کلام خدا هرگز نابودی نیست.

این ممکن است آخرین کلام باشد، اما این به شما بستگی دارد. این نیت او نیست.

بیاید دعا کنیم. پدر آسمانی، از تو به خاطر محبتت سپاسگزاریم. ما که با روحیه فحشا متولد شده‌ایم. ما که به نظر می‌رسد از نظر ژنتیکی قادر به گفتن حقیقت نیستیم.

از اینکه ما را دوست داری سپاسگزاریم. از اینکه در ما امکاناتی را می‌بینی سپاسگزاریم. امکاناتی که شایسته مرگ تو برای ما هستند. تو را ستایش می‌کنیم. تو را ستایش می‌کنیم. ما را ببخش، پروردگارا.

مرا ببخش که با تو مانند یک بت، یک ماشین اسلات آسمانی رفتار کردم، پروردگارا، به ما رحم کن. و کمکمان کن تا تو را به خاطر خودت دوست داشته باشیم. بدانیم که اگر در این زندگی هرگز چیز دیگری به ما ندهی، هر آنچه را که مهم است به ما داده‌ای.

خودت. تو را ستایش می‌کنم. جلال بر نام تو. آمین. آمین.